

مهر خون در شاهنامه فردوسی

عواطف انسانی و محبت پدری تجلی‌بخش رقیق‌ترین احساسات و نشان‌دهنده محبت و دوستی‌ای است که حتی جنبه‌های غریزی آن هم از قدرت ویژه‌ای برخوردار است بدان سان که می‌تواند بهترین مشوق و محرک در کارها باشد. به گفته فردوسی "مهری فزون نیست از مهر خون".^۱ دوست داشتن فرزندان آن چنان قوی است که تنها کین جویی می‌تواند دل پدری را آرام کند و هیچ کس جز بدانندیشان و راه‌گم‌کردگان جان فرزند را بها نمی‌سناید:

سر ناچداری فروشم به زر / که نه تاج باد و نه تخت و نه فر

سزایی بها را سنا بد بها / مگر بدتر از بچه ازدها

که گوید که جان گرامی پدر / بها می‌کند پیر گشته پدر؟^۲

این احساسات رقیق همه‌جایی و هم‌زمانی است، به قول سعدی:

ز پیش پسر مرگ خواهد پدر / تو دشمن شنیدی ز جان دوست‌تر

وقتی فردوسی این تناور درخت ایرانی‌نژاد، در غم فرزند جوان خویش سوگووار است، لحن او غم‌افزا و سخنش دل‌نشین‌تر است. از سویی درد پیری و از سوی دیگر غم از دست‌دادن فرزند او را به ناله وا می‌دارد و عاطفه شخصی او در حماسه متجلی می‌گردد. عاطفه پدری جوان از دست داده و پیری گوزپشت که عصای پیری خویش را

۱- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو (س) ج ۳، ص ۳۹

برین داستان زد یکی رهنمون / که مهری... نیز قس: العرق نزاع.

۲- شاهنامه، چاپ بروخیم (بر) ص ۱۰۱ مس و بنداری ندارد.

با دست خود به خاک سپرده است. کلامش چنان جان‌سوز و جملاتش چنان کوبنده است، که خواننده، زمان را در سوگ فرزندان گریان می‌بیند^۳. در شاهنامه عاطفه سرشار پدری یک‌جانبه نیست، فرزندان نیز رفیق‌ترین عواطف خود را نثار پدران می‌کنند. سهراب آن جا که خنجر تقدیر به دست پدر پهلویش را دریده است، و آن گاه که در کام مرگ فرو می‌رود پدر را شناخته، او را دل‌داری می‌دهد و از ناله و زاری و خودکشی باز می‌دارد. او که نهایت کوشش خود را برای شناختن رستم و شناساندن خویش به کار برده است، نه تنها پدر را سرزنش نمی‌کند بلکه می‌اندیشد "چنین رفت و این بودنی کار بود"^۴.

به هر حال فرزند میوه درخت زندگی انسانها، باروی توانای پیران و پای در رفتار از پای افتادگان است. آن گاه که به دنیا می‌آید و رشد می‌کند، به ویژه اگر شایسته باشد، عطوفت پدر و مادر بدو جلب می‌شود و مهر دیگران در دلشان کاستی می‌گیرد. حتی به نظر فردوسی باید از مهر زنان نیز در آن حال دل برید:

چو فرزند شایسته آمد پدید ز مهر زنان دل ببايد برييد
زبان ديگر و دلش جای دگر از او پای یابی بجویی تو سر^۵

پدران کهن درختانی هستند، که با شاخه‌های تازه خویش نو می‌شوند و به هر حال رعایت این شاخه‌ها را، که زندگی تازه آنهاست، از وظایف خود می‌شمارند^۶. به ویژه اگر مانند سام خود را گناهکار هم بدانند و فرزندی بیگناه را در اولین ساعات زادن به کوه انداخته باشند، تا پایان عمر در تامين نیازهایش می‌کوشند و از خداوند می‌خواهند تا از گناهانشان درگذرد^۷. البته باید اشاره کرد که اصالت نژادی از ارزشهای مهم داستانهای حماسی است و مسلماً "معیار مردی و مردانگی، مقام و موقعیت اجتماعی و حتی ارزشهای انسانی است"^۸. اما با همه اینها تأکیدی که در برخی از کتابهای فارسی بر کریم‌الطرفین بودن افراد شده است، چندان رعایت نمی‌شود. چنان که مثلاً "وقتی شاپور از دختر مهرک نوشزاد، صاحب فرزندی شده و اردشیر از این راز آگاه گشته است، او را دل‌داری می‌دهد و می‌گوید که مادر فرزند هر که باشد مهم نیست زیرا او را به عنوان بچه پادشاه می‌شناسند"^۹. اما پدر بی پسر چون پسر بی پدر است - مرغ بی بال و پر^{۱۰} - و این از آن جاست که فرزند بهترین یادگاری پدر و دارنده جای و نگهدارنده نام اوست^{۱۱}. درختی است که کاشته می‌شود و با رنج فراوان برومند می‌گردد و چون

۳- همانجا، ج ۹ ص ۱۳۹ - ۱۳۸

۴- همانجا، ج ۲ ص ۲۳۹.

۵- همانجا، ج ۳ ص ۳۹ بیت دوم در متن مسکو نیامده است بر ص ۵۵۵

۶- همانجا، ج ۱ ص ۴ - ۲۴۳ متن وزیرنویس

۷- همانجا، ج ۱ ص ۱۴۶.

۸- همانجا، ج ۱ ص ۲۷۲.

۹- همانجا، ج ۷ ص ۱۷۱.

۱۰- همانجا، ج ۷ ص ۱۶۰.

۱۱- همانجا، ج ۲ ص ۱۱ همانجا ص ۱۷۵

بال برافراخت نگهبان خانواده و پشتیبان سرزمین خویش است ۱۲. نور دیده است و از دیده عزیزتر، چون چشم بر چهره اش افتد، انسان قوت قلب می‌گیرد و توانایی می‌یابد و بی‌جا نیست که شاه یمن در مَثَل حاضر است دیدهء خویش را بدهد و تخت و سپاه را به فریدون بخشد، اما لحظه‌ای از فرزند دور نباشد. ۱۳

با همه اینها، آن فرزند گرامی‌تر است، که میراث پدر جوید و اگر از خانواده‌ای برجسته است، دلاور و هوشمند باشد، و گرنه آن بهتر که مهر و پیوند از او بریده شود و نامش را نبرند:

چنین گفت مر جغت را تره شیر که فرزند ما گر نباشد دلیر
 بریم از او مهر و پیوند پاک پدرش آب‌دریا بود مام خاک ۱۴

البته پدری مانند سام که به تلقین دیو بپرايه شده و فرزند را بدین بهانه که نقصی دارد، از خود دور کرده است، در برابر دادهء خدایی ناشکری کرده و اهرمن را پیروی نموده است. ۱۵. عجیب این است که سام اگرچه زال سپیدموی را خوش نداشته، اما هرگز از اندیشهء او هم بیرون نمی‌رود و اصولاً "از دست دادن فرزند در هر شکل و در هر سنی که باشند، سهمناک و ناراحت‌کننده است. گودرز پیر و مصلحت بین پس از غرقه شدن گیو و کشته شدن عده‌ای از فرزندانش، به خدای می‌نالد و تخمهء کاووس را نفرین می‌کند که به سبب آنها لشکری فرزند و نواده و نبیرهء او از میان رفتند ۱۶، و جای این نفرین نیز دارد که فرزندانش به همهء هنرها نامند و نیکی‌شناس، چشم پدر به رویشان روشن است و بازوی دولت به نیرویشان توانا.

جهان‌بینی داستانهای کهن و پندارها و باورهای مردمان پیشین ویژگی‌هایی دارد، که شاید امروز برخی از آنها از نظر ما خرافات باشد و معتقدان آن نادان شمرده شوند، زیرا با پیشرفتی که علم و منطق کرده و جهش‌های فکری که انسان نموده است، البته این افکار ناموجه است ولی به هر حال دنیای گذشته آن را باور داشته و مردم هم رعایت می‌کرده‌اند و چه بسا که هنوز هم در برخی از جاها آن را باطل نپندارند. از جملهء اینها، آن گاه که فرزند متولد می‌شود، اخترشماران گرد می‌آیند، در طالعش می‌نگرند و برابر با پیشگوئیهایی که ستاره‌شمر می‌کند، به تربیتش اقدام می‌کنند ۱۷. گاه در هنگام زادن، مجسمهء پارچه‌ای او را می‌سازند و برای پدر یا بستگانش که در دور دست زندگی می‌کنند، می‌فرستند. مثلاً "پس از زادن رستم، کودکی به چهرهء او از حریر دوختند و درون آن را با موی سمور آگدند و با نیزه‌ای در بغل و کویال و عنان در دست‌ها، بر اسب نشانند و برای سام فرستادند ۱۸. و حتی گاه کارهای نمایی که کرده است،

۱۲ - همانجا، ج ۶ ص ۲۱۰.

۱۳ - همانجا، ج ۱ ص ۱۰۸ و بعد

۱۴ - مس، ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۰۷

۱۵ - همانجا، ج ۱ ص ۱۳۸ متن و زیرنویس بند ۵۳ - ۵۲

۱۶ - همانجا، ج ۵ ص ۴۱۵ بند ۳۰۷

۱۷ - همانجا، ج ۷ ص ۷ - ۲۶۶ بند ۵ - ۷۴

۱۸ - همانجا، ص ۲۳۹.

نقاشی می‌کنند، تا همگان از آن آگاه گردند ۱۹. و اگر چنانچه فرزند ویژگی عمده‌ای هم نداشت با نوشتن بشارت‌نامه‌ای خویشان خود را از زادن او آگاهی می‌دهند، که این بشارت‌نامه غالباً " با زبان‌آوران و سخندانانی فرستاده می‌شود، که بتوانند، آن چنان که باید، حق سفارت را ادا کنند و این مژده را برسانند و نثارها و هدیه‌های خویشان یا همه مردم را - در مورد فرزندشاهان - جلب کنند ۲۰. گاه نشانه انگشت کودک را نیز با زعفران یا چیز دیگری که پاک نمی‌شود، بر بشارت‌نامه می‌زنند تا دلیلی بر وجود او و اثری از او باشد ۲۱ و برابر سنت، آن عده که وسعت مادی دارند، زر و گوهر بر سر کودک می‌ریزند، آن اندازه که در زیر آن ناپدید شود، سپس این گنجینه را بین نیازمندان قسمت می‌کنند ۲۲.

نام‌گذاری کودکان، معمولاً در ابتدای زادن است و گاه برای شاهزادگان دو نام انتخاب می‌کنند که یکی عمومی است و اعلام می‌شود و دیگری در میان بستگان نزدیک رواج می‌یابد چنان که شیرویه را پدر، قباد خوانده و این نام را در گوشش گفته است ۲۳. البته در برخی جاها این نام‌گذاری پس از بلوغ انجام می‌شود و این رسم - با توجه به اساطیر ملل مختلف - سنتی بسیار کهن است که پس از یال‌برکشیدن فرزند برای او، با توجه به کارهایی که کرده و واکنشی که در برخورد با مشکلات نشان داده است، نامی برمی‌گزینند، چنان که نام‌گذاری سلم، تور، ایرج و منوچهر چنین است ۲۴. نام‌گذاری رستم به روایتی هنگام زادن اوست:

بگفتا به رستم، غم آمد به سر نهادند رستمش نام پسر ۲۵

از وظایف عمده پدران، پس از نام‌گذاری، گزینش دایه است، که گاه برای شیر دادن فرزند است و آن اگرچه ممکن است بازمانده‌ای از یک رسم کهن - پرورش برون‌خانوادگی - هم باشد مورد بحث مانیت. اما در داستانهای حماسی دایه غالباً مربی کودک است و اصولاً " از میان زنان هم انتخاب نمی‌شود، بلکه دایی او یا یکی از پهلوانان برگزیده‌ای است، که در حقیقت او را آموزش می‌دهد و تا پایان عمر هم مورد احترام اوست. نقش این دایه بی‌نهایت مهم و ارجمند است و در بسیاری از سفرها همزاهی و راهمائی پهلوان را بر عهده دارد. چنان که سهراب را ژنده رزم پرورده و همراه او به ایران آمده است تا پدر را بدو بشناساند اما تقدیر در شب تار او را بر سر راه

۱۹ - همانجا، ج ۷ ص ۷ - ۲۷۶

۲۰ - همانجا، ج ۹ ص ۲۰۱ - ۲۰۰.

۲۱ - همانجا، ج ۳ ص ۱۱۸ زادن فرود

۲۲ - همانجا، ج ۷ ص ۱۷۱ نیز همانجا ۴ - ۱۶۳

۲۳ - همانجا، ج ۹ ص ۹۸ - ۱۹۷

۲۴ - همانجا، ج ۱ فقط در مورد دوم ص ۹ - ۱۰۸

۲۵ - همانجا، ج ۱ ص ۲۳۹ بند ۷۶ (قالت بزمستم ای قد خلصت)

۲۶ - همانجا، ج ۱ ص ۴۲ - ۲۴۱

رستم می‌برد، تا به دست جهان پهلوان نابود گردد ۲۷. و تراژدی شکل گیرد. علاوه بر دایه، پدران نیز می‌بایست در تربیت فرزندان خویش کوشش کنند و آنان را چنان که باید به آموزش هنرها مشغول نمایند. از معلمان کارآموده بخواهند که فرزندان را آداب رزم و بزم بیاموزند ۲۸. این گزینش نه چنان است که هر اختیاری را از فرزندان سلب کند، بلکه آنان به وسیله دایه راهنمایی می‌شوند، وسایل آموزش و تربیتشان فراهم می‌شود، اما خود باید برای کوتاه شدن رنج و رهتوشه برداشتن، علاقه نشان دهند ۲۹.

جاماسب که از چهره‌های شناخته شده در آیین زردشتی و وزیر گشتاسپ است، جایی به اسفندیار گوشزد می‌کند که خشم پدر بر پسر برتر از مهر فرزند به پدر است و باید آن چه پدر دستور می‌دهد، انجام داد و گردن نهاد ۳۰. از عمومی‌ترین وظایف پدران آموزش انواع هنرها به فرزندان است و هم چنین پرورش تن و روان آنها ۳۱، زیرا اگرچه نژاد از ارزشهای شناخته شده زمان است و کسانی بایسته شاهی هستند که نژاده باشند اما با همه اینها هنر کمتر از نژاد نیست و چه بسا که برتر از آن شمرده شود. مثلاً فریبرز نژاده‌ای است که گودرز به سبب هنرمندی بر او برتری دارد و سپهسالاری لشکر یافته است و هومان آن گاه که می‌خواهد اختلاف در میان سران اندازد، از این راه در پی فریفتن فریبرز برمی‌آید ۳۲.

وظیفه میدان‌داری از آن پهلوانان هنرمند است. از آنان که علاوه بر نژاده بودن، هنرهای رزم و بزم آموخته‌اند و همه‌جا با سرافرازی می‌نشینند، زیرا آن گاه که هنر و نژاد هر دو باشد، مرد کامل است و اقتدارش شامل چنان که برای رستم ۳۳.

دینداری نیز همانند هنر و نژاد از بایسته‌هاست، چنان که اسفندیار صرف‌نظر از هر چیز، افتخارش به دین و دین‌گستری است ۳۴.

فرزندان، به ویژه پهلوان‌زادگان، نباید در کج خانه بنشینند و همدم زنان باشند، زیرا دون‌همت و پست بار می‌آیند و شایان نگهداری نام پدر نیستند ۳۵. این

۲۷ - جفت جویی غالباً " با تربیت فرزند در خانواده مادر و به دست دایی ملازمه دارد و تنها نشانه پدر به صورت مهره یا گردن‌بند و مانند آن به مادر سپرده می‌شود.

نگ برص ۴۴۰ مس ج ۲ ص ۱۷۶ بند ۱۲۳

۲۸ - مس ج ۳ ص ۱۱ - ۱۰

۲۹ - همانجا ص ۱۳ - ۱۲

۳۰ - همانجا، ج ۶ ص ۱۲۹.

۳۱ - همانجا، ج ۶ ص ۶۰ - ۲۵۹ بند ۳۷۵

۳۲ - همانجا، ج ۵ ص ۱۱۴ نیز تصریح بر هنرگودرز مس ج ۳ ص ۱۹۲

۳۳ - همانجا، ج ۶ ص ۸ - ۲۵۷ نیز ۶۰ - ۲۵۹ بند ۳۵۹

۳۴ - همانجا، ج ۶ ص ۲۶۱

۳۵ - همانجا، ج ۶ ص ۲۹ - ۲۲۸ نیز ج ۵ ص ۱۲۳ (اهمیت فرزند)

رنج‌ها که پدران برای فرزندان می‌کشند، و عاطفه غریزی، یا به گفته فردوسی " مهر خون" سبب می‌شود که پدرانی را ببینیم که پیوسته بر جان دلبندهانشان لرزاند و بی وجود آنها از خداوند مرگ می‌خواهند ۳۶. همین پیوند استوار و عاطفه سرشار است که همه‌کس را جرات می‌دهد که وقتی سام سوار داده، یزدان را به عذری موهوم، بی‌ارزش می‌پندارد بر او خرده می‌گیرند و بی‌عاطفگی و بی‌احساسی او را برمی‌شمارند ۳۷.

کشتن برادران یا فرزندان از گناهان نابخشودنی است. نه تنها کشنده، مکافات اخروی می‌بیند، بلکه در دنیا نیز به غم و گرفتاری دچار می‌شود و راه نجاتی هم ندارد. سلم، فرزند فریدون، که بر کشتن ایرج اصرار دارد و سخن بزرگان را نمی‌شنود، دودمان خویش را در طی قرن‌ها گرفتار می‌کند ۳۸.

این عواطف سرشار و این وظایف سنگین ایجاب می‌کند که فرزندان نیز در قبال پدران وظایفی داشته باشند. فرزندی که کوشش پدر را پاس ندارد و دستورات او را فرمان نبرد، بدسرانجام است ۳۹. فرزندان در حقیقت شاخه‌های نورسته درخت کهن پدر و مادر هستند و پیری و مرگ هم از واقعیهایی است که به سراغ هر کس می‌آید ۴۰، بر فرزند است که وقتی این کهن‌درختان پژمرده و سست شدند، به پاس خون دل‌ها و رنج‌هایی که برای پرورش این نورسته نهال کشیده‌اند، آنان را تیماردار باشد و در آسایش و شادمانی آنان بکوشد و با اطاعت از فرمانهایشان این سختی‌ها را سپاسداری کند ۴۱. زیرا از وظایف عمده فرزند حفظ‌نام پدر است و این نگهداری جز با اطاعت از فرمانهایشان در زندگی، و یادآوری نیکی‌ها و انجام وصیت‌های آنان پس از مرگ ممکن نیست و آن کس که از راه پدر بگردد، یا بی‌خرد است و یا ستمکاره و این دو صفت هرگز کسی را به سعادت نمی‌رساند. پس بر فرزندان است که آن چنان باشند که خدا خواسته است و از طبیعت نیک، نگردند، زیرا در این صورت خود را از میان برده‌اند ۴۲ چنان که فرزندان ناخلف فریدون - سلم و تور - ناسپاسی کردند و اگرچه زمانی عزیزان پدر بودند، از پیش او دور شدند و به مجازات آن گرفتار آمدند ۴۳.

ممکن است در حماسه‌ها که معمولاً "در جامعه‌های پدرسالاری شکل پذیرفته است، نقش پدر به خصوص در بیرون خانواده و در سرنوشت هر یک از فرزندان چشمگیرتر از مادر باشد، اما نه چنان است که احساس مادران را نسبت به فرزندان کمتر از پدر بدانیم یا برای فرزندان در قبال مادر وظایف کمتری بشماریم. بلکه مادر پرورنده فرزند و تیماردار او در شبان‌دراز کودکی است. روزها و شبها بیدار نشسته، گرد از

۳۶- همانجا، ج ۵ ص ۳۶.

۳۷- همانجا، ج ۱ ص ۱۴۲.

۳۸- همانجا، ج ۱ ص ۱۰۴-۱۰۳.

۳۹- همانجا، ج ۸ ص ۹۷.

۴۰- همانجا، ج ۵ ص ۸۶.

۴۱- همانجا، ج ۱ ص ۱۷۸.

۴۲- همانجا، ج ۸ ص ۵۷.

۴۳- همانجا، ج ۱ ص ۱۱۵-۱۱۴.

چهرهٔ کودک سترده و برایش نوای آشنایی خوانده است تا لحظهای بخواهد، پس احترامش واجب است و اطاعتش لازم. اسکندر از شرق تا غرب عالم را به پای سپرده، بر بزرگترین دشمنان خویش چیرگی یافته و ذره‌ای رحم و شفقت نسبت به آنها نشان نداده است، با این همه در برابر مادر چون بره‌ای رام و مطیع است. مهر او را سپاس دارد و به دعایش نیازمند است. در هنگام مرگ از او می‌خواهد که آرمزش گناهان فرزند را از یزدان بخواهد ۴۴.

حقیقت این است که انسان در هر سنی که باشد، احساس می‌کند که جزئی از مادر است و کشتی که به سوی او دارد و این، خود مؤید چنین احساسی است، عاطفهٔ رقیق مادری و احساس انسانی او آن چنان قوی است که به زندگی خود در مقابل زندگی فرزند، نمی‌اندیشد، مادر فریدون با همه بدبختی‌هایی که کشیده و در به دری‌ها که تحمل کرده است، و آرزوی انتقامی که دارد، چون بر جان فرزند خویش ترسان است، او را از روبرو شدن با ضحاک باز می‌دارد و چون به جنگ می‌رود، از ایزدان می‌خواهد که جانش را حفظ کنند و پس از پیروزی هم گنج و درم در چشمش بی‌ارزش است و به شکرانهٔ سلامت فرزند همهٔ آنها را نثار می‌کند و به درماندگان می‌بخشد ۴۵. فرزندان نیز اگرچه پهلوانانی سترگ و پیروزمند باشند، آغوش مادران را آرامبخش خود می‌دانند و یک نوازش مادرانه خستگی جنگ را از تنهایشان بیرون می‌برد ۴۶.

سخن کوتاه، مادر در هر حال خیرخواه فرزند است و سلامت او را می‌خواهد و بداندیشان را نفرین می‌کند ۴۷. فرزند نیز پیوسته رقیق‌ترین عواطف انسانی را نثار مادر می‌کند و در هر حال، خود را به دست نوازشگر و آرامبخش او محتاج می‌داند. البته ممکن است در این میان کسانی باشند که به حکم فطرت و خوی زشتی که دارند همه‌چیز را وسیلهٔ برآوردن آرزوها و خواسته‌های خویش بدانند و از درک لذت‌های مادری بی‌نصیب بمانند ۴۸.

دیگر پیوستگان مانند برادران و خواهران، اگرچه عزیز و گران‌قدرند، ولی حقیقت این است که پس از بلوغ به خانواده‌های دیگر وابسته می‌شوند، اما با این همه غالباً برادران، به ویژه در بخش قهرمانی نزدیکترین یاران و یاوران یکدیگرند، در خاندان گودرز که شاید یکی از پرفرزندترین خانواده‌های حماسه‌های ایرانی باشد، پدران و فرزندان و برادران، چنان به هم پیوسته و دوستدار یکدیگرند که همان مثل "برادر هم دوست به" در موردشان صادق است.

دیگر بستگان غالباً در خانواده شناخته‌اند و مهر اعضای یک خانواده به یکدیگر نشان‌دهندهٔ بستگی‌های خونی و نژادی آنهاست و اگر می‌بینیم که گودرز در مرگ هفتاد پور گزین و مفقود شدن گیو و بیژن خاندان کاووس را نفرین می‌کند، به دلیل همین علائق و پیوستگی‌هاست.

۴۴- همانجا، ج ۷، ص ۱۰۵

۴۵- همانجا، ج ۱ ص ۸۰ تا ۸۱

۴۷- همانجا، ج ۳ ص ۱۵۱ در همین مضمون

۴۶- همانجا، ج ۱ ص ۲۷۱ نیز ج ۷ ص ۱۰۵-۴۸. همانجا، ج ۳ ص ۲۲